



در امتداد عاشورا



در امتداد عاشورا

خلاصه کتاب «پس از پنجاه سال» نوشته سید جعفر شهیدی
تخلیص توسط احسان بابایی

بخش عدالتخواه دانشجویی

اهمیت قیام امام حسین(ع) علیه نظام اموی و شگفتی از این حادثه تلخ و فجیع، یعنی قتل عام خاندان پیامبر در فاصله اندکی پس از رحلت رسول خدا (ص) آن هم به دست خاندانی که در عصر حیات پیامبر کینه‌توزترین خاندان با دیانت نبوی بودند و کمی بعد با نام دفاع از آیین محمدی (ص) و خلیفه مسلمین، به قتل عام امام حسین و اهل بیت پیامبر اسلام پرداختند، باعث شد تا از دیرباز نویسندگان شیعی و اهل سنت و حتی در قرون اخیر، شرق‌شناسان و اسلام‌شناسان غربی به بررسی این حادثه مهم تاریخ صدر اسلام توجهی جدی نشان داد و در ترسیم ابعاد مختلف آن مساعی فراوانی به کار بستند و آثار و نوشته‌های گوناگونی تألیف کردند.

مرحوم دکتر سید جعفر شهیدی از پیشکسوتان پژوهش و مطالعات دینی در کشور است که شخصیت علمی و فرهنگی او بر کسی پوشیده نبود. او متولد ۱۲۹۷ بود و تحصیلات حوزوی خود را تا مرحله اجتهاد در نجف اشرف و تحصیلات دانشگاهی خود را در تهران تا درجه دکترا ادامه داد و تا زمان وفاتش بیش از دو دهه استاد دانشگاه تهران بود. وی را با تألیفات ارزشمندی در حوزه تاریخ اسلام می‌شناسند، تألیفاتی مانند تاریخ تحلیلی اسلام، زندگانی حضرت فاطمه (س)، زندگانی علی بن الحسین (ع)، شیرزن کربلا، انقلاب بزرگ و ... در این میان کتاب پس از پنجاه سال، پژوهش تازه پیرامون قیام امام حسین (ع) از جمله کتاب‌های مطرح در تحلیل واقعه عاشورا است که به رخدادی که در سال ۶۱ هجری و درست پنجاه سال پس از وفات پیامبر در سال ۱۱ هجری اتفاق افتاد، می‌پردازد. دکتر شهیدی تحقیق و نگارش این کتاب را در سال ۱۳۳۰ انجام داده و کتاب را در سال ۱۳۵۷ با قلمی شیوا، متقن و مستند به منابع اصیل تاریخی مستند ساخت و تاکنون بیش از سی و دو بار به چاپ رسیده است و هنوز پس از انتشار دهها هزار نسخه از رونق باز نایستاده است هر چند بیان حقایق تاریخی بخش عمده کتاب را تشکیل می‌دهد اما نوع مواجهه دکتر شهیدی با تاریخ در تحلیل حادثه عاشورا نو و بدیع است. دکتر شهیدی در این کتاب بیش از آن که در جستجوی چگونگی آن رخداد عظیم باشد، به دنبال چرایی حادثه عاشورا بوده است؛ «مقصود من از نوشتن این یادداشت‌ها مقتل نویسی، تبلیغ مذهبی و حتی نوشتن تاریخ نیست. من کوشیده‌ام تا خود بدانم آن چه رخ داد، چرا رخ داد؟» (پس از پنجاه سال، ص ۷)

کتاب پس از پنجاه سال، نه روایت زندگی امام حسین (علیه السلام) بلکه تحلیل و علت‌شناسی عاشورا است. بیان حوادث تاریخ صدر اسلام برای نویسنده چندان موضوعیت ندارد. او تلاش می‌کند تا به واسطه مرور بر آنچه در این پنجاه سال بر جامعه مسلمین گذشت، چرایی این حادثه را بازگو نماید.

منطق تاریخ

دکتر شهیدی علت فاجعه را فقط در سال ۶۰ و ۶۱ هجری جستجو نمی‌کند او نقطه عزیمت خود را برای تحلیل حادثه، سال‌ها قبل قرار داد و به همین دلیل نامی این گونه برای اثر خویش برگزید.

دکتر شهیدی این حادثه تاریخی را به مثابه یک معلول مورد بررسی قرار می‌دهد و تلاش می‌کند که علل و ریشه‌های آن رخداد را برجسته نماید. او برای یافتن علل این حادثه شگفت، از سال‌ها قبل



و از تحولاتی که قدم به قدم مسیر فاجعه را پیمودند سراغ می‌گیرد.

یقین دارم آنچه به دست آورده‌ام، عبرتی برای حال و آینده خواهد بود. چه اگر قهرمان حادثه کشته شده است [اما] آنچه او برای آن می‌جنگید و آنان که برای رسیدن به هدف بدو وعده یاری دادند و به وعده خود وفا کردند یا نکردند، در طول تاریخ فراوان بوده و هستند و خواهند بود

رویکرد معطوف به علت‌شناسی و تلاش برای درک چرایی حادثه و پرسش از زمینه‌ها و بسترهای رخداد عظیم عاشورا از برخی پیش‌فرض‌های دکتر شهیدی در نگارش کتاب پرده بر می‌دارد که مؤلف خود نیز به آن اشاراتی داشته است: «حادثه جزئی از تاریخ است، تاریخی که رویدادهای آن یکی معلول دیگری است.» (پس از پنجاه سال، ص ۷)

«حادثه‌ها مانند حلقه‌های زنجیر یکی به دیگری بسته است و نمی‌توان آنها را از هم جدا کرد.» (پس از پنجاه سال، ص ۲۰)

«پدید آمدن هر حادثه، حادثه دیگری را به دنبال دارد.» (پس از پنجاه سال، ص ۳۸)

«برای دریافت حقیقت تاریخی - هر چند بر اساس مظنه و احتمال هم باشد - خواندن متن تاریخ آن سال‌ها به تنهایی کافی نیست، بلکه باید تاریخ را با دیگر شرایط از جمله وضع جغرافیایی، اقتصادی و اجتماعی سنجید.» (پس از پنجاه سال، ص ۴)

آنچه کتاب پس از پنجاه سال را از دیگر آثاری که آنها نیز از صیغه تاریخی برخوردارند جدا می‌سازد، رویکرد عبرت‌جویانه آن است. مراجعه به تاریخ کم نیست. آنچه کمیاب است، نگاه عبرت‌جویانه است. در پرتو چنین نگاهی به گذشته است که تاریخ مشعلی می‌شود که مسیر آینده را روشن می‌سازد. تاریخ، گرانبها سرمایه‌ایست که آن را تنها با نگاه عبرت‌جویانه می‌توان به دست آورد. کتاب پس از پنجاه سال، زمانی الهام‌بخش جوانان پرشور و انقلابی بود، اما دعوت به انقلاب نبود، بلکه هشدار بود برای درس‌آموزی از گذشته تاریخ، دعوتی بود برای دقت در صیانت و مراقبت از انقلاب و شاید به همین دلیل، نسل امروز بیش از نسل گذشته به این کتاب محتاج باشد. دکتر شهیدی به تکرار پذیری تاریخ و ثبات قواعد حاکم بر کامیابی‌ها و ناکامی‌ها اعتقاد دارد. از همین روست که بیمناک تکرار سرنوشت تلخ نخستین انقلاب اسلامی است.

«من در این کتاب از زاویه ای بدین حادثه نگریسته‌ام که در گذشته کمتر بدان توجه کرده‌اند. اگر در چنین کوششی توفیق یافته باشم، یقین دارم آنچه به دست آورده‌ام، عبرتی برای حال و آینده خواهد بود. چه اگر قهرمان حادثه کشته شده است [اما] آنچه او برای آن می‌جنگید و آنان که برای رسیدن به هدف بدو وعده یاری دادند و به وعده خود وفا کردند یا نکردند، در طول تاریخ فراوان بوده و هستند و خواهند بود.» (پس از پنجاه سال، ص ۸)

استاد شهیدی بر شیوه کار تاریخ‌نگاران گذشته این اشکال را وارد می‌بیند که آن‌ها غالباً به روایت‌گری و نقل حوادث اکتفا کرده‌اند و از تحلیل تاریخ و تبیین درس‌ها و عبرت‌های آن غفلت ورزیده‌اند و به همین خاطر جامعه‌ها را از گرانبهاترین قسمت سرمایه گذشته خویش محروم ساخته‌اند. او به روایت‌گری تاریخ به دیده یک وظیفه‌آن‌چنان که بایسته و شایسته بود، همت



می‌گماردند، چه بسا جوامع، خطاها و شکست‌های کمتری به ثبت می‌رساندند و موفقیت‌های بیشتری از خویش به یادگار می‌گذاشتند.

«حقیقت این است که تاریخ نویسان قدیم نمی‌خواستند یا نمی‌توانستند هر حادثه‌ای را - هر چند اهمیت بسیار داشته باشد- از جهت اسباب و علت‌های اجتماعی، اقتصادی و مردم‌شناسی تحلیل کنند. اگر تاریخ‌نویسان گذشته وظیفه خود را انجام داده بودند. اگر فقط به نقل روایت اکتفا نمی‌کردند، مسلماً امروز تاریخ صورت دیگری داشت...» (پس از پنجاه سال، ص ۱۹)

اگر تاریخ‌نویسان گذشته وظیفه خود را انجام داده بودند. اگر فقط به نقل روایت اکتفا نمی‌کردند، مسلماً امروز تاریخ صورت دیگری داشت

کتاب پس از پنجاه سال، سی فصل دارد. سیزده فصل نخست آن برای ورود به جزئیات حوادث سال‌های ۶۰ و ۶۱ هجری و بیان وقایع نهضت سید الشهداء، حکم مقدمه‌ای را دارد که هر چند مقدمه است، اما جان کلام و کلید تحلیل حادثه را در خود جای داده است. سیزده فصل نخست، عهده دار بیان حقایق پشت پرده حادثه عاشورا است، یعنی روشن ساختن تحولاتی که یکی پس از دیگری بر جامعه ساخته و پرداخته رسول خدا وارد آمد و آن را آن گونه دگرگون ساخت که پس از پنجاه سال، یزید بر جایگاه پیامبر تکیه زد و بر قتل حسین فرزند همان پیامبر فرمان راند.

آری، در کوفه آن شب که هم پیمانان، عهد خویش گسستند و مسلم بن عقیل، نماینده حسین را رها کردند، غیرت سوخته بود، شرم و حیا بی معنا گشته، مردانگی و جوانمردی، به تمامی فراموش شده بود، اما نباید دچار اشتباه شد، چرا که این‌ها به یکباره انجام نشده بود. استاد شهیدی، در کتاب خود به دنبال برجسته ساختن تغییرات و تحولاتی است که قدم به قدم جامعه را به فاجعه عاشورا رسانده بود.

معمای عاشورا

او برای نخستین بار سؤالاتی، راجع به آن حادثه مطرح نمود که برای جوانان مسلمان تازگی داشت. سؤالات تأمل برانگیز بود و پاسخی که استاد ارائه می‌داد، الهام بخش.

«چه شد اجتماع مسلمان آن روز در مقابل این حادثه تا آن حد خونسردی و بی‌اعتنایی نشان داد؟ حسین و یاران او چه جرمی مرتکب شده بودند که فقه مسلمانی کیفر آن را قتل می‌دانست؟» (پس از پنجاه سال، ص ۱۵)

«در کوفه هنوز عده‌ای از صحابه پیغمبر می‌زیستند... این‌ها می‌توانستند با همکاری گروه بزرگی از تابعین و سران شهر، حاکم کوفه را مجبور کنند تا راه دیگری جز آن چه در پیش گرفت، اختیار کند ولی چنین نکردند، چرا؟!» (پس از پنجاه سال، ص ۱۶)

«در سال شصت و یکم، عده‌ای از یاران پیغمبر در شام به سر می‌بردند و بعضی از آنها در نزد یزید مقامی والا داشتند. چرا در این حوزه مسلمانی هیچ گونه اقدامی برای مخالفت با این فاجعه به عمل نیامد؟» (پس از پنجاه سال، ص ۱۶)

اساساً طرح جدی این سؤال که «چه شد که حسین، فرزند رسول خدا و بزرگمرد جهان اسلام، به دست مسلمانان کشته شد؟» خود سوالی تازه و بدیع بود؛ اما نگاه مرسوم و معمولی به حادثه عاشورا که صرفاً از بعد عاطفی به جریان کربلا می‌نگریست برای یافتن پاسخ این سؤال ناتوان بود؛ به همین خاطر دکتر شهیدی از نگاه تاریخی مدد جست و البته به روایت تاریخ اکتفا نکرد و در سال ۶۰ و ۶۱

هجری متوقف نماند؛ بلکه به وقوع پیوست و در نهایت منجر به حادثه عاشورا شد، همت گمارد.

چهارم شد اجتماع
مسلمان آن روز در
مقابل این حادثه تا آن

حد خونسردی و بی
اعتنائی نشان داد؟

حسین و یاران او چه
جرمی مرتکب شده

بودند که فقه مسلمانی

کیفر آن را قتل

می دانست؟

از همین روست که می‌توان ادعا کرد دکتر شهیدی از یک سو با طرح چنین سؤالی و از سوی دیگر با انتخاب چنین شیوه‌ای برای پاسخ گویی، مرحله‌ای تازه را در نگرش به عاشورا فراهم ساخته است.

مسیر فاجعه

کتاب پس از پنجاه، کتابی تلخ است که شاید تلخی آن به خاطر صداقت نویسنده در روایت تاریخی تلخ باشد.

نویسنده تلاش نمود تا با مرور بر آنچه در این پنجاه سال بر جامعه مسلمانان گذشته است، چرایی حادثه عاشورا را بازگو نماید: «دستاویز قرار دادن سنتی برای محو سنت دیگر، به گناه رنگ دین دادن، تبعیض در اجرای احکام الهی، از بین بردن اصل مساوات اسلامی، سبقت در اسلام را بهانه امتیازطلبی قرار دادن، فخر فروشی درباره اصل و نسب، تغییر ارزش‌ها، ارتجاع جاهلی، تحقیر غیر عرب، مردن سنت، زنده شدن بدعت، حاکمیت اشرافیت، احیاء پیوندهای جاهلی، حاکمیت جریان نفاق، برتری فروشی نژادی، پناه بردن به مسائل کلامی برای فرار از زیر بار مسئولیت، بی‌اعتنائی به عدالت، فراموشی برادری اسلامی، گرمتر و گرمتر شدن بازار حقیقت پوشی و دین فروشی...»

آری به این ترتیب هیچ چیز، غیر طبیعی رخ نداد. مسیری که جامعه مسلمین انتخاب کرده بود، اگر جز به کربلا ختم می‌شد موجب تعجب بود. از میان آنچه بر مسلمانان گذشت تنها به برخی موارد اشاره می‌کنیم که دکتر شهیدی در کتاب خویش نقش آنها را در انحراف و سقوط برجسته‌تر می‌بیند.

بیست و پنج سال کافی بود

از همان آغاز که سقیفه برپا شد و خلافت رسول خدا از موضع خود خارج شد، عدالت رو به فراموشی نهاد و البته در همان حد متوقف نماند و آرام آرام بی‌عدالتی به دیگر شئون زندگی مسلمین نیز راه یافت. در اجرای احکام خدا تبعیض را مجاز شناختند، در بهره‌مندی از بیت المال مسلمین، اصل مساوات اسلامی را نادیده انگاشتند و به تدریج کرامت انسان‌ها را فراموش کردند و عرب را بر غیر عرب، قریش را بر غیر قریش و بنی‌امیه را بر سایر تیره‌برتری دادند.

گام‌ها رو به عدالت نبود و هر چه زمان می‌گذشت مسلمانان از عدالت موجود، فاصله بیشتری

می‌گرفتند و عدالت که فرو ریخت، تقوا نیز بر جای ماند. برادری نیز فراموش گردید، مال و مقام اصالت یافت، برابری به سخره گرفته شد، فخر فروشی، تجمل و اشرافیت عادی شد و حقوق انسان‌ها انکار گردید، سنت رسول خدا از رونق افتاد و بار دیگر ارزش‌های جاهلی رواج یافت: «چون پیغمبر از جهان رفت و ابوبکر اعلام داشت رئیس مسلمانان باید از قریش باشد و همین که در بودجه بندی، عمر پرداخت رقم بالاتر را به این طبقه مخصوص گردانید و همین که مال فراوانی زبردست و پای آنان ریخته شد، اشرافیت معنوی با اشرافیت مادی در هم آمیخت و رفته رفته اصل مساوات اسلامی از میان رفت تا آن‌جا که در پایان خلافت عثمان، قریش، نه تنها از جهت تصدی مقامات مهم دولتی بر غیر قریش برتری یافت، بلکه مقدمات برتر شمردن عنصر عرب از دیگر نژادهایی که مسلمانی را پذیرفته بودند فراهم گردید. در دوره معاویه این برتری فروشی آشکار گردید... با اعتراف به برتری نژادی عرب از غیر عرب، اصل دیگری از اصول مسلمانی نادیده انگاشته شده و اجتماع اسلامی که بر پایه مساوات استوار بود به دوره پیش از اسلام که در آن نسب بیش از هر عامل دیگر به حساب می‌آید، نزدیک‌تر گردید.» (پس از پنجاه سال، ص ۵۱)

اگر به جزئی از بی عدالتی رضایت دادیم و آن را رسمیت بخشیدیم، دیگر نمی‌توان به توقف آن در همان حد امید بست.

اگر به جزئی از بی عدالتی رضایت دادیم و آن را رسمیت بخشیدیم، دیگر نمی‌توان به توقف آن در همان حد امید بست. بی عدالتی به سرعت سرایت می‌کند و بافت‌های به هم تنیده جامعه را یکی پس از دیگری آلوده می‌سازد و این قانون اجتماع است. هیچ چیز همچون بی عدالتی، بی عدالتی را توجیه نمی‌کند. ظلم پیشگان در کمین‌اند که از جزیی‌ترین بی عدالتی، بهانه‌ای بسازند تا قید و بند عدالت را از پای تمایلات خویش بردارند. استثناء بر عدالت تا آن حد فزونی یافت که عدالت، خود خلاف اصل گردید. مسلمانان سال‌ها پیش، قبل از عاشورا، عدالت را سر بریدند.

اشرافیت، میوه تلخ بی عدالتی، تازیانه‌ای بود که روح محرومان و پابرهنگان را می‌آزرد. عروس دنیای تجمل، به تمام قد خود را به رخ می‌کشید. دنیا طلبان برای تصاحب، به رقابت برخاستند، سکه سکه بر زره‌های خود افزودند و برای فقیران سهمی جز حسرت باقی نگذاشتند. قبله مسلمانان یکبار دیگر عوض شد و به زودی خدا نا آشنا ترین نام برای آنها شد.

«در خلافت عمر با فتح ایران و مصر و متصرفات امپراتوری روم، ناگهان در آمد مسلمانان افزایش یافت... پیدا شدن این ثروت، عمر را به فکر انداخت که چه کند... سرانجام با مشورت صحابه، نوعی بودجه‌بندی به وجود آورد. نام هر یک از مسلمانان را در دفتری ثبت کردند و با رعایت سبقت وی در اسلام و با نزدیکی او به پیغمبر برای او مقرر نوشتند.

دیری نگذشت که تنی چند از بزرگان صحابه با همین درآمد به تجارت و مضاربه پرداختند و از این راه ثروتی سرشار اندوختند. به موازات این درآمد، از غنیمت‌های جنگی هم که پیاپی افزایش می‌یافت، نصیب بیشتری به آنان رسید. نتیجه آن شد که طبقه‌ای تازه در اسلام پدید گشت که اشرافیت معنوی و مادی را با هم درآمیخت. عمر تا آن‌جا که می‌توانست کوشید تا نگذارد این دسته به خرید خانه و مزرعه بپردازند؛ چرا که می‌ترسید به مال اندوزی عادت کنند و فاسد گردند... عمر

می‌کوشید این دسته را در مدینه نگاه دارد، علاوه بر آن مراقب بود بزرگان این طایفه، شغل‌های مهم را به عهده نگیرند... عمر هرگاه می‌خواست حاکمی را به شهری بفرستد، نخست می‌گفت تا دارایی او را صورت می‌گرفتند و پس از مدتی به حساب او رسیدگی می‌شد.

... سیاست خشن مالی که عمر پیش گرفت بر قریش ناگوار آمد و سرانجام خلیفه در توطئه‌ای که ظاهراً چند تن از سران این طایفه ترتیب دادند، کشته شد... همین که عمر کشته شد، بار سنگینی از دوش اشراف مال اندوز برخاست، آسودگی خاطر آنان وقتی به کمال رسید که پس از عمر، عثمان زمامدار مسلمانان گشت. سیاست مالی عثمان، قریش و جز قریش را بر دست اندازی به مال مسلمانان گستاخ کرد... به روایت ابن سعد، به زبیر بن عوام ششصد هزار درهم و به طلحه دویست هزار درهم بخشید و مروان بن حکم را ششصد هزار دینار داد. ابن سعد نوشته است هنگامی که زبیر مرد، خانه‌ها و سرزمین‌ها در مصر و اسکندریه و کوفه و بصره به جای گذارد. ترکه زبیر چهار میلیون و از آن طلحه سی میلیون [دینار] بود.» (پس از پنجاه سال، صص ۵۴-۵۶)

در مدت نیم قرن،
عامل‌های چندی در
سقوط جامعه
اسلامی مؤثر بود، اما
هیچ یک از آنها در
شدت اثر به پایه
رغبت به مال اندوزی
نمی‌رسد

دکتر شهیدی به نمونه‌های دیگری از جلوه‌های دنیاگرایی در میان بزرگان صحابه اشاره می‌کند که همگی از ایجاد شکافی عظیم میان مسلمانان و پدید آمدن طبقه‌ای خاص از اشراف حکایت دارد. آنچه دنیاگرایی را در میان مسلمانان دامن می‌زد و شدت می‌بخشید این بود که صحابه اشرافی، به واسطه سابقه و مصاحبت با رسول خدا از شرافت معنوی نیز برخوردار بودند. دکتر شهیدی در میان عواملی که انحراف مسلمین را زمینه ساز شدند، سهم دنیاگرایی را بیش از سایرین می‌داند.

«در مدت نیم قرن، عامل‌های چندی در سقوط جامعه اسلامی مؤثر بود، اما هیچ یک از آنها در شدت اثر به پایه این عامل - رغبت به مال اندوزی - نمی‌رسد.» (پس از پنجاه سال، ص ۶۱)

علی آن‌گاه که به خلافت رسید، وارث آن همه اشتباه بود که گذشتگان او مرتکب شده بودند. از سال دهم هجرت که رسول خدا از دنیا رخت بر بست تا سال سی و پنجم، بیست و پنج سال فاصله است و این مدت برای تغییر روحیه‌ها و رویه‌ها اصلاً زمان اندکی نیست.

نهج البلاغه گواه است بر مشکلات علی، آن‌گاه که او در قامت خطبه‌ها و نامه‌های خود، مردم را از دنیاگرایی بر حذر می‌دارد و فرمانداران خویش را به خاطر عدول از سیره نبوی، مورد مذمت قرار می‌دهد.

علی (علیه السلام) برا احیای سنت پیامبر مجبور شد به روی کسانی شمشیر بکشد که دیروز در جنگ با کفار همگام و همپای او بودند. دشمنان علی این بار گر چه به نام خدا اما به خاطر دنیا می‌جنگیدند.

دشمنان علی
این بار گر چه
به نام خدا اما
به خاطر دنیا
می‌جنگیدند.

دشمنی با علی از آن رو بود که اجازه نمی‌داد میان سخن و عمل او فاصله‌ای ایجاد شود. او گذشته را از یاد نبرده بود. می‌دانست که در فاصله سخن و عمل است که اشراف سر برمی‌آورند و حقوق محرومان و پاپرهنگان لگدمال می‌شود.

«می‌توان گفت هیچ سالی برای انتخاب علی برای زمامداری، نامتناسب‌تر از سال سی و پنجم هجرت نبود. مدت یک ربع قرن از عصر پیغمبر می‌گذشت. در این مدت، بسیاری از سنت وی به هم خورده بود، صراحت دین جای خود را به سیاست سازش داده بود و علی با سیاست سازش کارانه میانه‌ای نداشت.» (پس از پنجاه سال، ص ۹۰)

**او گذشته را از یاد
نبرده بود. می‌دانست
که در فاصله سخن و
عمل است که اشرف
سر برمی‌آورند و
حقوق محرومان و
یابرهنگان لگدمال
می‌شود**

بسیاری از اصحاب پیغمبر را می‌شناسیم که در جنگ‌های اسلام جان خود را برکف نهادند و برای رضای خدا به پیشواز دشمن رفتند. بسیاری از آنان را می‌شناسیم که در مصرف بیت المال دقت به کار می‌بردند اما همین که سایه محمد از سر آنان کم شد، همین که سادگی و بساطت عصر او و چند سال پس از او از میان رفت، همین که درآمدهای سرشار از کشورهای فتح شده نصیب آنان گردید، دیگر حاضر نشدند آسایش خود را به هم بزنند... منطقی دیگر برای توجیه کار خود به کار بردند تا روزی که درخت بدعت سستبر شد و شاخه‌های بسیار برآورد. شاید آنان در آغاز راضی نبودند کار به این جا بکشد ولی چنین پایانی حتمی بود، زیرا اگر جزئی بی عدالتی در اجتماعی پدید آمد و فوری بر طرف نگردید، بی عدالتی‌های دیگر را یکی پس از دیگری به دنبال خواهد داشت.» (پس از پنجاه سال، ص ۵۸)

فرار از خدا به بهانه خدا

دکتر شهیدی در معرفی عواملی که انحراف جامعه اسلامی را سرعت بخشید، به رواج مباحث کلامی اشاره می‌کند که بسیاری به آن توسل می‌جستند تا با تأویل کلام خدا از زیر بار مسؤولیت شانه خالی کنند، کاهلی خویش در انجام وظایف دینی را موجه جلوه دهند و خطاهای خود را به آیات خدا و سخنان پیامبر اکرم منتسب سازند. ارزش‌ها را مقابل یکدیگر نهادند، برخی را بهانه برای فرار از برخی دیگر قرار دادند. آیات خدا را تکه پاره کردند، آنها را که گریبانگیرشان بود، یکی پس از دیگری از صراحت انداختند تا فضا را غبار آلود کنند تا در پناه ابهام، آنچه می‌خواهند، انجام دهند تا هیچ چیز را غیر دینی تلقی نکنند، بلکه همه چیز را دینی جلوه دهند.

«هواخواه هر فرقه یا هر نحله و یا هر پیشوا یا طرفداران هر نوع تفکر علمی یا سیاسی، کوشیدند تا برای اثبات درستی نظر خود از ظاهر معنی آیه قرآن پشتوانه‌ای دست و پا کنند.» (پس از پنجاه سال، ص ۶۶)

«هر تأویلی به تأویل دیگر می‌کشد و هر گریزگاهی به گریزگاه دیگر منتهی می‌گردد تا آن جا که دیگر بین آنچه بوده و آنچه هست فاصله‌ای عمیق پدید می‌آید. کار افراط در تأویل تا به آن جا کشید که کشته فرزندان پیغمبر هم برای توجیه کردار زشت خود به آیه قرآن متوسل می‌شد و کشته شدن حسین را نتیجه کرداری وی و تقدیر خدا می‌شمرد.» (پس از پنجاه سال، ص ۶۷)

چاره کار جز به قیام نبود

زمان می‌گذشت و با گذشت زمان مردم از تربیت اسلامی آن چنان که خواست پیامبر بود، دور

می‌شدند. در غیاب سنت نبوی، بار دیگر عادات جاهلی سربرآورد و ارزش‌های پیشین رونق گرفت و مبنای رفتارها و قضاوت‌های مردم شد و اگر در این میان کسی همچون ابوذر، به اقامه امر به معروف و نهی از منکر همت می‌گمارد و به مبارزه با بدعت دعوت می‌نمود، طرد و نفی می‌شد.

وقتی معیارها دگرگون می‌گردد آن‌گاه ظلم، قاعده رایج می‌شود و فریاد برای عدالت تحمل ناپذیر می‌گردد بسیاری از آگاهان نیز سر در گریبان فرو می‌برند... اما واقعیت تغییر نمی‌کند

بسیاری از مسلمانان از اساس، مسلمانی را آن‌گونه که باید، نیاموخته بودند، چرا که شیوه پیامبر را شاهد نبودند و آنها هم که بر جای پیامبر می‌نشستند، در شیوه و سیره، آینه‌دار صادق رسول خدا نبودند و آن دسته از مسلمانان که به روش پیامبر آشنا بودند، برخی در کار کتمان و حقیقت پوشی بودند و برخی نیز با جعل و تأویل و تفسیر خودساخته به حقیقت فروشی می‌پرداختند. در این کار تا بدان جا پیش رفتند که امر بر خود آنان نیز مشتبه و وجدانشان آسوده می‌شد، اما آنچه متوقف نمی‌شد، انحراف از سنت رسول خدا بود.

«اکثریت قریب به اتفاق نسل مسلمان که آن روزها در شبه جزیره عربستان زندگی می‌کرد، در پایان خلافت عمر متولد و در عصر عثمان پرورش یافته و در آغاز حکومت معاویه وارد اجتماع شده بودند. پنجاه ساله‌های این نسل پیغمبر را ندیده بودند. شصت ساله‌ها هنگام مرگ وی ده سال بودند.» (پس از پنجاه سال، ص ۱۰۷)

«آنان که سال عمرشان بین بیست و پنج بود، آنچه از نظام اسلامی شعبه، سعد بن عاص، ولید، عمر بن سعد و دیگر اشراف زاده‌های قریش اداره می‌کردند، مردمانی فاسق، ستمکار، مال اندوز، تجمل دوست و از همه بدتر نژادپرست. این نسل تا خود و محیط خود را شناخته بود، حاکمان بی رحمی بر خود می‌دید که هر مخالفی را می‌کشت یا به زندان می‌افکند، اعتراض کننده را گرفتار، تبعید کردن، به زندان افکندن و کشتن، برای آنان پیش پا افتاده و سیرتی رایج بود که نظام جاری مملکت بر آن صحنه می‌گذاشت.» (پس از پنجاه سال، ص ۱۰۸)

«هر اندازه مردم از دوره محمد (ص) و اصحاب پرهیزکار او دور می‌شدند درک حقیقت دین برای آنان مشکل می‌شد و به هر نسبت که از فهم معنی دین بی‌بهره می‌ماندند، روح تقوا در دل آنان می‌مرد و با عفاف و پارسایی وداع می‌گفتند.» (پس از پنجاه سال، ص ۶۰)

دکتر شهیدی در کتاب پس از پنجاه سال به فراموشی فریضه امر به معروف و نهی از منکر و فراگیری روح بی تفاوتی و بی اعتنائی در برابر ظلم اشاره می‌کند و وقوع این امر را البته باید طبیعی دانست.

وقتی جامعه از کتاب خدا و سنت رسول اکرم فاصله می‌گیرد، وقتی معیارها دگرگون می‌گردد و جایگاه معروف و منکر عوض می‌شود، وقتی قبح ریا و خدعه و نیرنگ فرو می‌ریزد و انسان‌ها به ظاهر بسنده می‌کنند، آن‌گاه ظلم، قاعده رایج می‌شود و فریاد برای عدالت تحمل ناپذیر می‌گردد. بازار عافیت طلبی رونق می‌گیرد، حتی بسیاری از آگاهان نیز سر در گریبان فرو می‌برند تا ظلم را نبینند تا تکلیف را کتمان کنند تا خیال خویش آسوده دارند، اما واقعیت تغییر نمی‌کند. توقع ظلم گاه آن قدر اندک است که برای همراهی با آن، سکوت نیز کفایت می‌کند.

«دورافتادگی از دین و احکام اسلام و گرویدن به سنت‌های منسوخ شده دیرین برای مردمی که اجتماع نیم قرن پس از محمد را تشکیل می‌دادند طبیعی بود. در اجتماعی که دین و تقوا بر آن حکومت نداشته باشد، پیدایش و شیوع هر منکر، چندان غیر عادی به نظر نمی‌رسد.» (پس از پنجاه سال، ص ۶۲)

«در بیست سال آخر این پنجاه سال، دیگر سخن در این نبود که زمامدار باید چه کند؟ عادل باشد یا نه؟ اگر بر خلاف عدالت رفت باید بدو هشدار داد یا نه؟ آنچه در این سال‌ها مهم می‌نمود، این که چه باید کرد تا زمامدار را راضی نگاه داشت.» (پس از پنجاه سال، ص ۳۲)

زمان گذشت و پس از پنجاه سال، کار مسلمانان به آن جا رسید که یزید بر جایگاه پیامبر خدا تکیه زد. هر آنچه رخ داد بر اساس اختیار و خواست مسلمانان بود. آنها مسیری را انتخاب کرده بودند که در نهایت به یزید ختم شده بود. یزید بر مسند پیامبر نشست تا یکبار دیگر این آیه قرآن تفسیر شود که «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم». خداوند احوال هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، جز متناسب با آنچه که آنها برای خود رقم می‌زنند.

جامعه مسلمین، همان که رسول خدا خود آن را تأسیس کرده بود و بر آن حاکمیت داشت پس از پنجاه سال این چنین دچار انحراف و سقوط شد و این واقعیت حکایت‌گر آن است که خداوند به سعادت و سلامت هیچ قومی متعهد نیست مگر آن که آنان خود طریق هدایت را انتخاب نمایند و بر پیمودن راه هدایت استقامت ورزند که البته اگر چنین شد خداوند از نصرت خود دریغ نمی‌ورزد.

دنیا طلبی و اشرافیت، بی عدالتی و تبعیض، فراموشی برادری دینی، فخر فروشی به اصل و نسب، نژادپرستی و زیر پا نهادن احکام خدا همگی به یکباره در قامت یزید تجسم یافت. آری به این ترتیب هیچ چیز، غیر طبیعی رخ نداد. هر آنچه گذشت، بر اساس اختیار و خواست مسلمانان بود.

«بیش از چهل سال از مرگ پیغمبر نگذشته بود که رسم دیگری از رسم‌های جاهلیت زنده گردید. چنان که در نظام قبیله رسم است، هرگاه شیخ بمیرد، فرزند ارشد او جای وی را می‌گیرد، معاویه در صدد برآمد این رسم را زنده کند.» (پس از پنجاه سال، ص ۸۴)

از زندگی یزید آنچه می‌دانم این است که تربیتی درست نداشت. روزی معاویه از مادرش شنید که می‌گوید: پوشیدن عبا و زندگی در خیمه را بیشتر از ماندن در کاخ و جامه حریر بر تن کردن دوست می‌دارم، او را با فرزند وی به قبیله‌اش فرستاد. یزید در آن‌جا تربیتی بیابانی یافت، نه درسی خواند نه کمالی اندوخت و چون میان صحرائشینان پرورش یافته بود، گفتاری روان داشت و شعری نیک می‌سرود... تنها هنری که آموخته بود همین شعر گفتن اوست به حکم زندگی چادرنشینی، اسب سواری و شمشیر کشی را نیز چنان‌که نوشته‌اند، می‌دانست، اما آنچه نمی‌دانست، آیین مسلمانی و فقه اسلامی بود... آماده بودن وسایل زندگی آرام، شکار و شراب و سگ‌بازی، از او موجودی عیاش، هوس باز و بی بند و بار ساخته بود.» (پس از پنجاه سال، صص ۸۷-۸۸)

کار مسلمانان به آن جا رسید که چاره کار جز به قیام نبود و سرانجام امام حسین (علیه السلام) قیام نمود. از خواسته‌های او می‌توان دریافت که جامعه مسلمانان در آن روزگار گرفتار چه واقعیت‌های تلخی بود.

حسین (علیه السلام) خواهان زنده شدن سنت و میراندن بدعت بود. همان سنتی که سال‌ها فراموش شده بود و همان بدعتی که همگان به آن خو گرفته بودند.

او خود مردم آن روزگار را چنین توصیف نموده بود، مردم بندگان دنیابند، دین را تا بدانجا خواهند که کار دنیا را با آن به سامان رسانند و آن گاه که روز امتحان فرا رسد، تنها اندکی از آنان دل در گرو دین دارند.

حسین را سرانجام روز عاشورا در کربلا به شهادت رساندند. اما حقیقت آن است که آنها از همان روز که اساس ظلم را بنیان نهادند، در کار کشتن حسین بوده‌اند.

«حسین همچون پدرش مرد دین بود، نه مرد سیاست سازشکارانه و دین را

همان می‌دانست که جدش از نخستین روزهای دعوت خود اعلام کرد، اجرای عدالت با گرفتن حقوق ضعیفان از متجاوزان. در حالی که در سراسر قلمرو اسلامی آن روزگار، نشانی از این عدالت دیده نمی‌شد. تشریفات که به نام دین در مسجدهای مکه و مدینه و دمشق و کوفه و بصره انجام می‌گرفت، چندان بهتر از مراسمی نبود که عرب پیشاز بعثت محمد در مسجد الحرام در کنار خانه کعبه انجام می‌داد. تشریفات بی روح برای مردم فریبی یا خود را فریفتن.

او در قیام خود خدا را می‌خواست؛ پس از خدا مردم را. او می‌دید آنچه خدای اسلام به نام عبادت بر مسلمانان واجب ساخته، به خاطر آن است که آنان را مسلمانانی پاک دل، پاک اعتقاد، و مسلمان دوست بار آورد تا آنچه را که روح اسلام خواهان آن است تحقق یابد.

از نظر او دین در نماز جمعه و خطبه آن که تمام کوشش خطیب صرف می‌شود تا جمله‌ها با سجع و قافیه ادا گردد خلاصه نمی‌گشت. او دین را سنت خدا می‌دانست که باید در اجتماع مردم جاری باشد. سنتی که در آن مردم با یکدیگر برابرند و هیچ نژاد بر نژاد دیگری برتری ندارد...» (پس از پنجاه سال، ص ۱۱۷)

دکتر شهیدی در این کتاب از حقیقتی سخن می‌گوید که هرگز با گذشت زمان غبار کهنگی بر آن نمی‌نشیند. حقیقتی که مسلمانان همواره به یادآوری آن نیازمندند:

«اگر جزئی بی عدالتی در اجتماعی پدید آمد و فوری برطرف نگردید، بی‌عدالتی‌های دیگر را یکی پس از دیگری با دنبال خواهد داشت.» (پس از پنجاه سال، ص ۸۵)

جامعه اسلامی همواره به کتاب پس از پنجاه سال محتاج است به خاطر هشدار که در آن نهفته است. هشدار خلاصه در این سؤال که: «وقتی اصلی در اجتماعی به هم خورد، چه کسی ضمانت می‌کند که نسل‌های بعد، اصل‌های دیگر را به نفع خود به هم نزنند؟» (پس از پنجاه سال، ص ۳۲)



اگر به جزئی از بی عدالتی رضایت دادیم و آن را رسمیت بخشیدیم، دیگر نمی توان به توقف آن در همان حد امید بست. بی عدالتی به سرعت سرایت می کند و بافت های به هم تنیده جامعه را یکی پس از دیگری آلوده می سازد و این قانون اجتماع است. هیچ چیز همچون بی عدالتی، بی عدالتی را توجیه نمی کند. ظلم پیشگان در کمین اند که از جزیی ترین بی عدالتی، بهانه ای بسازند تا قید و بند عدالت را از پای تمایلات خویش بردارند. استثناء بر عدالت تا آن حد فزونی یافت که عدالت، خود خلاف اصل گردید. مسلمانان سال ها پیش، قبل از عاشورا، عدالت را سر بردند.

دکتر سید جعفر شهیدی:

یقین دارم آنچه به دست آورده ام، عبرتی برای حال و آینده خواهد بود. چه اگر قهرمان حادثه کشته شده است [اما] آنچه او برای آن می جنگید و آنان که برای رسیدن به هدف بدو وعده یاری دادند و به وعده خود وفا کردند یا نکردند، در طول تاریخ فراوان بوده و هستند و خواهند بود.

